

نشریه علمی پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال دهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۷

ادب دادوری در حکایت‌های منظوم و منثور ادبیات فارسی

عباس ایزدی سعدی* - دکتر شهرزاد نیازی** - دکتر عظامحمد رادمنش***

چکیده

منصب قضاوت یکی از مناصب اجتماعی مهم، حساس و ارزنده است که بر عهده قاضی گذاشته شده و بزرگان دین و بلندپایگان عرصه ادبیات فارسی، شرایطی دقیق را برای آن قائل شده‌اند. در این مقاله کوشش شده است با بهره‌گیری از برخی متون ادبی همچون بوستان و گلستان سعدی، مثنوی معنوی مولوی، حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه سنایی، دیوان پروین اعتصامی، سیاست‌نامه (سیرالملوک)، چهارمقاله، روضه خلد، لطایف الطوائف و نصیحة الملوک، جایگاه قضاوت و موقعیت قاضیان و تأثیر آنان بر جامعه پیرامونشان مشخص و روشن گردد و تعریفی صحیح از یک قاضی ذی صلاح که متصف به اوصافی چون امانتداری، پرهیز از هوای نفس و آراسته به زیورهای اخلاقی،

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، اصفهان، ایران.

abbasizadisadi@yahoo.com

** استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول)

niazi_60@yahoo.com

*** استاد زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، اصفهان، ایران

Ata.radmanesh@gmail.com

دوری از رشوه‌ستانی و... است به مخاطبان ارائه دهد. روش کار در این پژوهش، تحلیل محتوا بر اساس منابع کتابخانه‌ای بوده است؛ به گونه‌ای که در ابتدا متون مذکور خوانده شده، سپس حکایت‌های قضاوت استخراج گردیده و با توجه به قرابت موضوعی دسته‌بندی شده‌اند. بر اساس پژوهش به عمل آمده مشخص شده است به‌طور میانگین میزان ۳/۸۷۳ درصد از حکایت‌های متون مورد بررسی، به آداب و اخلاق قاضیان پرداخته است. در این میان کتاب‌های سیاست‌نامه، لطایف الطوایف و گلستان سعدی بخش بیشتری از حکایت‌های خود را به این موضوع اختصاص داده‌اند. همچنین ۸۱/۲۵ درصد آموزه‌ها به اخلاق اجتماعی قاضیان و تنها ۱۸/۷۵ درصد آن به اخلاق فردی آن‌ها پرداخته است؛ از این میان بوستان سعدی، دیوان پروین اعتصامی، چهارمقاله و نصیحة الملوک غزالی بیشترین سهم استفاده از اخلاق اجتماعی، و مثنوی معنوی و لطایف الطوایف بیشترین سهم استفاده از اخلاق فردی را دارند.

واژه‌های کلیدی

قاضی، قضاوت، ادبیات تعلیمی، اخلاق، حکایت.

۱. مقدمه

آثار ادبی از لحاظ اشاره بر وقایع و رویدادهای تاریخی و بازتاب اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و همچنین فرهنگ مردم، از ارزش خاص و ویژه‌ای برخوردار است؛ به گونه‌ای که می‌توان از آثار ادبی اطلاعات مفید تاریخی به دست آورد. ادبیات بسته به نوع دیدگاه و اعتقاد افراد، مفاهیم گوناگونی دارد. در واقع ادبیات بخشی از زبان است که در هر آدمی موجب انفعال می‌شود؛ سخنی که به تعبیر قدما سبب انقباض و انبساط خاطر می‌شود (نک: شریف‌نسب، ۱۳۸۸: ۳۴۱) و مراد از انفعال، شادی، غم،

ترس، مهر و مانند آن‌هاست. به‌درستی می‌توان ادبیات را آینه‌ای دانست که ماهیت و واقعیت‌های دوران را بازتاب می‌دهد و با نقد منصفانه خود زشتی و زیبایی‌های جامعه را نمایان می‌کند.

از دیدگاه علمی، آثار ادبی را می‌توان طبقه‌بندی کرد و انواع ادبی که یکی از اقسام جدید علوم ادبی و از مباحث نظریه ادبیات است، آثار ادبی را از نظر ماده و صورت در گروه‌های محدود و مشخص دسته‌بندی کرده است. انواع ادبی شامل ادبیات حماسی، ادبیات غنایی، ادبیات نمایشی و ادبیات تعلیمی می‌شود و ادبیات تعلیمی (didactic Literature) از قدیمی‌ترین گونه‌های ادبی است که هدف آن آموزش و هدایت مخاطبان است و شامل آن دسته از آثار ادبی می‌شود که در آن‌ها هر چیزی اعم از دین، اخلاق، حکمت، مسائل اجتماعی، سیاسی و علمی برای مخاطب تشریح می‌شود (نک: شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۵۵). ادبیات فارسی از دیرباز تا به امروز پیوندی دیرینه با علم اخلاق و تعلیم و تربیت داشته و در قالب متون نظم و نثر، مطالب زیادی را به جامعه بشری تقدیم کرده و آموزش داده است که این موضوع یکی از علل مهم اهمیت و ارزشمندی ادبیات محسوب می‌شود.

از آنجا که فرهنگ هر ملت با حقوق آن ملت در ارتباط است و ادبیات به‌عنوان جزئی از فرهنگ، نگرش خاصی نسبت به مسائل اجتماعی، حکومت، کشمکش‌های بشری، عدالت‌خواهی و دیگر مسائل بزرگ حقوقی دارد (نک: مالوری، ۱۳۸۱: ۹-۱۰)، بزرگان عرصه ادب فارسی در دوره‌های گوناگون تاریخی با خلق آثاری آموزنده و دارای ارزش هنری، نگاهی ژرف و تیزبینانه به فرهنگ مردم و مسائل مرتبط بدان داشته‌اند و آثار و مضامین ادبی بسیاری را خلق کرده‌اند که در این مقاله به‌صورتی ویژه به مسائل حقوق و قضا و نقش قاضیان و شرایط آنان پرداخته می‌شود که شایسته تأمل و درخور بررسی است.

قضاوت در لغت به معنی قضا (دهخدا: ذیل قضاوت) و قضا به فتح قاف به معنی فرمان دادن، حکم کردن، فتوا دادن، رأی دادن، به حاجت کسی رسیدن و روا کردن، آگاهانیدن و پند دادن (همان: ذیل قضا) و قاضی به معنی حکم کننده (همان: ذیل قاضی) است. مسند قضا در جامعه‌ها و ادیان و مذاهب‌های مختلف و به خصوص در اسلام جایگاه والایی دارد و در روایت‌ها مشاهده می‌شود که با توجه به اهمیت منصب قضاوت، جز انبیا و اوصیای آن‌ها کسی مجاز به تصدی امر قضا نیست. در آیه ۲۶ سوره شریفه ص آمده است: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ؛ ای داوود ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن».

اسلام بارزترین ارزش و اهمیت را برای تأمین حقوق مردم و استقرار عدالت اجتماعی برای موضوع قضاوت قائل شده و آن را امانت بزرگی تلقی کرده است؛ چنان‌که در آیه مبارکه ۵۸ سوره نساء می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ؛ خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید.» شرایط قضاوت در جامعه اسلامی، به گونه‌ای وضع شده است که جان، مال و ناموس مردم به دست افراد ناشایست نیفتد و حقوق فرد و جامعه فدای غرض‌ورزی‌ها و خواسته‌های شخصی یا گروه‌های سودجو و منحرف نشود. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده است که در روز قیامت قاضی دادگر را می‌آورند و چنان حساب سختی از او کشیده می‌شود که آرزو می‌کند کاش هرگز حتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود (متقی، ۱۴۰۱ق، ج ۶: ۹۳).

در گذشته، قضاوت مخصوص قاضیان نبوده و در بسیاری موارد حکمرانان نیز به امر قضاوت می‌پرداخته‌اند؛ از این رو حضرت علی (ع) در نامه‌ای خطاب به فرماندار مصر

به او هشدار می‌دهد که مرگ از سایه شما به شما نزدیک‌تر است، نشانه مرگ بر پیشانی شما زده شد، دنیا پشت سر شما در حال در هم پیچیده شدن است؛ پس بترسید از آتشی که ژرفای آن زیاد و حرارتش شدید و عذابش نو به نو وارد می‌شود؛

در جایگاهی که رحمت در آن وجود ندارد و سخن کسی را نمی‌شنوند و ناراحتی‌ها در آن پایان ندارد (نهج البلاغه، نامه ۲۷). در روضه خلد در باب اهمیت شغل قضاوت و حسابرسی قاضیان در روز قیامت آمده است: «دیوانه‌ای بود در ری او را شمعون می‌گفتند. روزی قاضی از وی پرسید که چرا سر برهنه می‌روی؟ گفت: فردا تا دستار تو بپیمایند من راه صراط رفته باشم. قاضی بگریست و عمامه کوتاه کرد.

مگر عاقل نداند این حکایت که دیوانه به از او در دو عالم
نه در دنیی غم فرزند و بانو نه در عقبی حساب سیم و درهم»
(خوافی، ۱۳۴۵: ۲۴۷)

در این حکایت، دیوانه با مزاح به آخرت اشاره می‌کند و راحتی کار خود را در برابر قاضی در روز مکافات بیان می‌کند.

از آنجا که قاضیان در نظام اجتماعی و سیاسی ایران نقش بسیار مهمی در دفاع از حق، حل اختلافات، صیانت از اموال و نوامیس مردم و استیفای اموال مسلمانان بر عهده داشته‌اند، باید آراسته به فضایل و صفات اخلاقی والایی باشند و از رذایل اخلاقی به دور باشند. خواجه نظام‌الملک طوسی در اثر پرآوازه خود که کتابی عبرت‌انگیز در سیاست اداری، سیاست اجتماعی، امنیتی و دیگر موضوعات کشورداری است، به اهمیت قاضی در یک مملکت نگاهی ظریف و با جزئیات دارد؛ به گونه‌ای که حاکم را مورد خطاب قرار می‌دهد و شرایط گزینش یک قاضی متعهد را که متصف به اوصافی پسندیده است، برای او برمی‌شمارد:

«باید که احوال قاضیان مملکت یگان یگان بدانند و هرکه از ایشان عالم و زاهد و

کوتاه‌دست باشد او را بر آن کار نگاه دارند و هر که نه چنین بود او را معزول کنند و دیگری که شایسته باشد بپارند و هریکی را از ایشان بر اندازه کفاف او مشاخره‌ای اطلاق کنند تا او را به خیانتی حاجت نیفتد که این کاری مهم و نازک است از بهر آنکه ایشان بر خون‌ها و مال‌های مسلمانان مسلط‌اند. چون به جهل و طمع و قصد حکمی کنند بر حاکمان دیگر لازم شود آن حکم را امضا کردن و معلوم پادشاه گردانیدن و آن کس را معزول کردن و مالش دادن؛ و گماشتگان باید که دست قاضی قوی دارند و رونق در سرای او نگاه دارند و اگر تعذری کنند و به حکم حاضر نشوند و اگر محتشم بود او را به عنف و کره حاضر کنند که قضا به روزگار یاران پیغامبر صلوات الله علیه به تن خویش کرده‌اند و هیچ‌کس را نفرموده‌اند از بهر آنکه تا جز راستی نرود و هیچ‌کس پای از حکم باز نتواند کشید و به همه روزگار از گاه آدم علیه‌السلام تا اکنون در هر معاملتی و در هر ملکی عدل ورزیده‌اند و انصاف بداده و انصاف بستده‌اند و به راستی کوشیده‌اند تا ملکت در خاندان ایشان سال‌های بسیار بماند است» (نظام الملک، ۱۳۸۲: ۴۸).

بنابراین قاضی باید فردی عالم و دین‌دار باشد که مقرری کافی، او را از درازدستی و خیانت برحذر دارد. از طرفی دیگر وظیفه حاکم آن است که کارهای ریزودرشت قاضی را حتی اگر او بزرگ‌زاده‌ای باشد زیر نظر قرار دهد؛ زیرا سلامت حقوقی جامعه در گرو قضاوت‌های قاضی است. در عتبة‌الکتابه آمده است: «قضا و حکومت بزرگ‌تر شغلی است از اشغال دینی و نازک‌تر عملی است از اعمال شرعی و ترتیب آن کردن و تیمارداشت آن به مستحقی از ائمه دین و علمای شریعت تفویض فرمودن از فرایض باشد» (جوینی، ۱۳۸۴: ۴۶). با توجه به اهمیت والای منصب قضا در دین مبین اسلام و به موازات آن، تأثیر بسیار زیاد اخلاق و رفتار قاضیان در جامعه، این امر مهم انعکاس زیادی در ادبیات فارسی ما داشته است. در آثار مهم ادب فارسی، حکایت‌های متعددی

در خصوص قضاوت قاضیان و گاه اشخاص عادی نقل شده و تاکنون در این مورد پژوهشی صورت نپذیرفته است. این پژوهش به بررسی جنبه‌های تعلیمی و آموزشی مثبت و منفی قاضیان در حکایت‌های متون فارسی و نقش پراهمیت قضاوت در جامعه می‌پردازد.

متون ادبی‌ای که در این پژوهش از آن‌ها استفاده شده، عبارت‌اند از: بوستان و گلستان سعدی، مثنوی معنوی مولوی، حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة سنایی، دیوان پروین اعتصامی، سیاست‌نامه، چهارمقاله، روضه خلد، لطایف الطوائف و نصیحة الملوک. علت انتخاب این آثار ارزش و شهرت اثر، دارا بودن حکایت، توجه به قضاوت و قاضیان و در نهایت تعلیمی بودن نوع اثر است.

۱. پیشینه تحقیق

تاکنون هیچ پژوهشی به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم در موضوع حکایت‌های قضاوت و قاضیان در ادبیات فارسی انجام نشده است. در این پژوهش علاوه بر برشمردن تعدادی از این حکایت‌ها در ادبیات فارسی، جنبه‌های تعلیمی آن حکایات تحلیل و نقد می‌شود؛ اما درباره ارتباط ادبیات و حقوق و قضاوت پژوهش‌هایی به شکل کتاب و مقاله منتشر شده که در زیر به آن اشاره می‌شود:

- «بررسی رابطه اخلاق و قضاوت در ادبیات کلاسیک فارسی» (صادقی و ظاهری عبدوند، ۱۳۹۵). مقاله‌ای است با روش تحلیل محتوا بر اساس منابع کتابخانه‌ای و با موضوع بررسی سیمای اخلاقی قاضیان و بیان رذیلت‌ها و حسن اخلاق‌های قاضیان در ادبیات سنتی (کهن) فارسی. در این مقاله، سیمای اخلاقی قاضیان در ادبیات سنتی (کلاسیک) فارسی بر اساس تکبیت‌ها و نه حکایت‌ها و تنها در ادبیات کهن فارسی بررسی شده است. دین‌داری، عالم بودن، عدالت‌ورزی، دوری از ستم، صبوری و اهل

مشورت بودن از مهم‌ترین ویژگی‌های مثبت اخلاقی قاضیان و همچنین رشوه‌گیری، ضایع کردن مال یتیمان، غرور و دروغ‌گویی از مهم‌ترین ویژگی‌های منفی اخلاقی آن‌ها شمرده شده که نوع نگرش و نتایج به‌دست آمده متفاوت است.

- «نگاهی اجمالی به رابطه حقوق و ادبیات» (فرخی و حسین‌زاده، ۱۳۹۴). نخستین کنگره بین‌المللی حقوق ایران در ۱۰ صفحه به بیان مختصر رابطه حقوق و ادبیات و ترکیب این دو در آثار ادبی برخی نویسندگان و همچنین فواید این ترکیب پرداخته است. این مقاله با روش تحلیل محتوا بر اساس منابع کتابخانه‌ای به این نتیجه رسیده است که هرچه تعلیمات ادبی در افکار یک حقوقدان یا دانشجوی حقوق بیشتر رسوخ کند، احتمال اینکه نظام حقوقی یک جامعه توجه بیشتری به ارزش‌ها و عواطف انسانی نماید، بیشتر می‌شود.

- «نگاهی دیگر؛ بازبینی متون منشور ادب فارسی از منظر حقوق کیفری (محمودی، ۱۳۹۳). در این کتاب معنای جرم و مفهوم و مصادیقش در متون منشور ادبی ارائه و همچنین به انواع مجازات، آیین دادرسی کیفری و معرفی مقام‌های قضایی در این متون پرداخته شده است. این کتاب ویژگی‌های تعلیمی و اخلاقی قاضیان را بیان نکرده و فقط ارتباط بین حقوق کیفری و متون منشور ادبیات فارسی را بررسی کرده است.

- «تأثیر متقابل حقوق و ادبیات» (یوسف‌نژاد، ۱۳۸۹). نخستین همایش ملی ادبیات و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در دانشگاه بیرجند که به پیوند بین ادبیات و مفاهیم حقوقی و اصطلاحات حقوقی و قوانین و مقررات جزائی و کیفری در ادبیات فارسی پرداخته است. روش این مقاله تحلیل محتوا بر اساس منابع کتابخانه‌ای بوده و در آن به صفات اخلاقی قاضیان پرداخته نشده و تنها فرایند تأثیر حقوق و ادبیات بر یکدیگر بررسی شده است.

- تجلی مفاهیم و نظام حقوقی در شعر فارسی (حجاریان، ۱۳۸۷). این کتاب

به‌نوعی دایرةالمعارف اصطلاحات حقوقی از زبان شاعران فارسی و شامل پنج فصل است که در فصل اول به مسائل حقوق جزای عمومی از جمله تعریف جرم به‌معنی مطلق کلمه، عوامل رافع مسئولیت کیفری و عوامل موجهه جرم و مانند آن اختصاص دارد. در فصل دوم، به جرائم علیه اشخاص چون قتل نفس، توهین، افترا، هجو و جرائم مربوط به این موضوع اشاره شده است. فصل سوم به جرائم علیه اموال مانند سرقت و راهزنی و خیانت در اموال و فصل چهارم به جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی اختصاص یافته است. در فصل پنجم نیز آیین دادرسی کیفری درج شده است.

بنابراین پژوهش پیش رو کاملاً بدیع و متفاوت از دیگر پژوهش‌های بیان شده است. در هیچ‌یک از آن‌ها جلوه‌های تعلیمی و اخلاقی قاضیان بر اساس حکایت‌های موجود در متون ادبی بیان نشده و تنها مقاله «بررسی رابطه اخلاق و قضاوت در ادبیات کلاسیک فارسی» تا حدودی به این پژوهش نزدیک است که آن نیز تفاوت‌های عمده‌ای از جمله محور بررسی و نتایج به‌دست‌آمده را شامل می‌شود.

۲. بازتاب جلوه‌های تعلیمی حکایت‌های قضاوت در متون ادبی

اخلاق جمع خُلق و در لغت‌نامه به‌معنی خوی و دانش بد و نیک خوی‌ها (دهخدا: ذیل اخلاق) و در اصطلاح، علمی است که صفات نفسانی خوب و بد و اعمال و رفتار اختیاری متناسب با آن‌ها را معرفی می‌کند و شیوهٔ تحصیل صفات نفسانی خوب و انجام اعمال پسندیده و دوری از صفات نفسانی بد و اعمال ناپسند را نشان می‌دهد (نک: دیلمی، ۱۳۸۳: ۱۶). اخلاق را می‌توان از منظرهای مختلفی مورد مطالعه قرار داد و دو مورد از آن که اهمیت بیشتری دارد و با توجه به موضوع این پژوهش قابل بررسی است، منظر فردی و اجتماعی است (نک: جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۸۵). اخلاق فردی اعمالی است که در ارتباط با هیچ‌کس یا هیچ‌چیز دیگری غیر از خود انسان نیست و

نقش مهمی در سعادت و رستگاری افراد دارد و از همین رو نقش مهم‌تری نسبت به سایر جنبه‌های اخلاقی دارد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛ و قسم به نفس ناطقه انسان و آنکه او را نیکو به حد کمال بیافرید. و به او شر و خیر او را الهام کرد. (قسم به این آیات الهی) که هرکس نفس ناطقه خود را از گناه و بدکاری پاک و منزّه سازد به یقین (در دو عالم) رستگار خواهد بود. و هرکه او را (به کفر و گناه) پلید گرداند البته (در دو جهان) زیانکار خواهد گشت» (شمس: ۷-۱۰).

اخلاق اجتماعی نیز ارزش‌ها و ضدارزش‌های حاکم بر رابطه فرد با سایر انسان‌ها همچون عدل و احسان است که با توجه به اینکه انسان موجودی اجتماعی است و قابلیت‌های او در جامعه به فعلیت می‌رسد، اهمیت فراوانی دارد؛ اما باید یادآور شد که گاهی اخلاق فردی بر مسائل و اخلاق اجتماعی تأثیر می‌گذارد. برای مثال هرکس آراسته به حکمت باشد، عدالت را به همراه خواهد داشت؛ هرکس صبر و توکل و تقوا داشته باشد، از حسد و تکبر دور می‌شود. بر همین اساس می‌توان اخلاق و رفتار قاضیان را به دو بخش فردی و اجتماعی تقسیم کرد. بعضی از این صفات مانند تقوا و پاک‌دامنی، ایمان به خدا، کنترل هوای نفس، فروبردن خشم جنبه فردی و بعضی دیگر همچون امانت‌داری، اصلاح ذات‌البین، وفای به عهد، تبعیض و یک‌سویه‌نگری جنبه اجتماعی دارد.

کتاب‌هایی که در این پژوهش بررسی شده است، بخش اعظمی از حکایت‌های خود را صرف تعلیم آموزه‌های اخلاقی کرده‌اند و در این بین بخشی از این آموزه‌ها مربوط به قضاوت حاکمان و قاضیان می‌شود. جدول زیر میزان اختصاص حکایت‌ها به موضوع قضاوت و قاضیان در متون موضوع پژوهش را نشان می‌دهد.

جدول (۱): میزان استفاده آثار از موضوع قضاوت و قاضیان

ردیف	نام کتاب	درصد اختصاص کل حکایت‌ها به حکایت‌های قاضیان
۱	بوستان سعدی	٪۱/۱۶
۲	گلستان	٪۴/۵۱
۳	مثنوی	٪۱/۴۲
۴	حديقة الحقیقة و شریعة الطریقة سنایی	٪۵
۵	دیوان پروین اعتصامی	٪۲/۶۵
۶	سیاست‌نامه (سیرالملوک)	٪۱۸
۷	چهارمقاله	٪۲/۳۸
۸	روضه خلد	٪۰/۹۶
۹	لطایف الطوائف	٪۱/۵۶
۱۰	نصیحة الملوک	٪۱/۰۹
۱۱	میانگین کل	٪۳/۸۷۳

بخشی از این آموزه‌های تعلیمی و اخلاقی جنبه فردی و بعضی جنبه اجتماعی دارد که در جدول ذیل مشخص شده چند درصد از حکایت‌ها در هر کتاب به اخلاق فردی و چند درصد به اخلاق اجتماعی پرداخته است.

جدول (۲): میزان استفاده آثار از اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی

ردیف	نام کتاب	اخلاق فردی	اخلاق اجتماعی
۱	بوستان سعدی	٪۰	٪۱۰۰
۲	گلستان	٪۱۲/۵	٪۸۷/۵
۳	مثنوی	٪۵۰	٪۵۰

ردیف	نام کتاب	اخلاق فردی	اخلاق اجتماعی
۴	حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة سنایی	٪۰	٪۱۰۰
۵	دیوان پروین اعتصامی	٪۰	٪۱۰۰
۶	سیاست‌نامه (سیرالملوک)	٪۲۷/۲۸	٪۷۲/۷۲
۷	چهارمقاله	٪۰	٪۱۰۰
۸	روضه خلد	٪۲۵	٪۷۵
۹	لطایف الطوائف	٪۷۲/۷۲	٪۲۷/۲۷
۱۰	نصیحة الملوک	٪۰	٪۱۰۰
۱۱	میانگین کل	٪۱۸/۷۵	٪۸۱/۲۵

۱-۳. پرهیز از رشوه‌ستانی و فساد مالی

رشوه در لغت به معنی پاره و آنچه به کسی دهند برای کار ناروا و غیرمشروع آمده است (دهخدا: ذیل رشوه) و در اصطلاح به معنای چیزی و مالی است که برای کار نامشروع و به طمع منصبی از مناصب به کسی داده می‌شود و در اصطلاح فقه به مالی اطلاق می‌شود که قاضی از یکی از اصحاب دعوا برای صدور حکم یا کمک فکری می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۲۱). فساد مالی و رشوه‌خواری یکی از پدیده‌های ناهنجار و آسیبی جدی در جامعه انسانی است که باعث اختلاط و آمیختگی حق و باطل و حلال و حرام می‌شود و به انحطاط جامعه بشری سرعت می‌بخشد. غزالی از زبان حدیثی که از نخستین اسلام‌آوردگان و از اصحاب رسول خدا^(ص) بود نقل می‌کند: «من در هیچ والی ثنا نگویم، اگر نیک باشد و اگر بد. گفتند: چرا؟ گفت: از رسول^(ص) شنیدم که در روز قیامت همه والیان را بیارند. ظالم را و عادل را و همه را بر صراط

بدارند و حق تعالی بر صراط وحی فرستد تا ایشان را بیفشانند؛ فشانندی که هیچ که در حکم جور کرده باشد یا در قضا رشوت ستده باشد یا گوش فرا یک خصم زیادت داشته باشد که همه بیفتند در دوزخ و می‌شوند تا آنگاه که به قرارگاه برسانند» (غزالی، ۱۳۵۱: ۳۵۳). بنابراین رشوه یکی از مهم‌ترین آفت‌های قضاوت است که بیشتر قضات را تهدید می‌کند. این آفت چنان بزرگ است که اگر بر دامان قضات بنشیند، آنان را از مقام انسانیت ساقط و از منزل قداست نازل می‌سازد و بر این اساس در تعالیم آسمانی اسلام به شدت از آن نهی شده و مال رشوه را حرام و در حکم کفر به خدا برشمرده است (همان: ۲۲۲).

در حکایتی از نظامی عروضی، صاحب بن عباد شاعر و وزیر دیلمیان که بسیار دین‌دار و پارسا نیز بوده است، به قاضی شهر قم بسیار اعتماد و اعتقاد داشته و بدگویی افراد در اعتماد او تأثیری نداشته است. سرانجام از دو نفر انسان موثق می‌شنود که آن قاضی در یکی از محاکمه‌ها پانصد دینار رشوه گرفته است و از جسارت قاضی و رشوه‌ستانی وی بسیار ناراحت می‌شود. پس از آن او را لایق قضاوت ندانسته و طی حکمی کوتاه او را از قضاوت عزل می‌کند.

«صاحب کافی اسماعیل بن عباد الرازی وزیر شهنشاه بود و در فضل کمالی داشت و ترسل و شعر او برین دعوی دو شاهد عادل‌اند و دو حاکم راست و نیز صاحب مردی عدلی مذهب بود و عدلی مذهب‌ان به‌غایت متنسک و متقی باشند و روا دارند که مؤمنی به خصمی یک جو جاودانه در دوزخ بماند و خدم و حشم و عمال او بیشتر آن مذهب داشتندی که او داشت و قاضی‌ای داشت به قم از دست صاحب که صاحب را در نسک و تقوای او اعتقادی بود راسخ و یک‌یک برخلاف این از وی خبر می‌دادند و صاحب را استوار نمی‌آمد تا از ثقات اهل قم دو مقبول‌القول گفتند که زمان خصومت که میان فلان و بهمان بود قاضی پانصد دینار رشوت بستد. صاحب را عظیم مستنکر آمد به دو وجه:

یکی از کثرت رشوت و دوم از دلیری و بی‌دیانتی قاضی. حالی قلم برگرفت و بنوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. ایها القاضی بقم قد عزلناک فقم و فضلا دانند و بلغا شناسند که این کلمات در باب ایجاز و فصاحت چه مرتبه دارد، لاجرم از آن روز باز این کلمه را بلغا و فصحا بر دل‌ها همی‌نویسند و بر جان‌ها همی‌نگارند» (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۱۱۰-۱۱۱).

سعدی معتقد است که قاضیان اگر به رشوه‌ستانی آلوده شوند، از مسیر قضاوت عادلانه به انحراف کشیده شده و حقوق را پایمال می‌کنند.

همه‌کس را دندان به ترشی کند شود مگر قاضیان که به شیرینی.

قاضی که به رشوت بخورد پنج خیار ثابت کند از بهر توده خربزه‌زار
(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۹۰)

۲-۳. کنترل هوای نفس و دوری از فساد اخلاقی

یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که در کنار فساد مالی همواره گریبان‌گیر قدرتمندان و به‌خصوص حاکمان و قاضیان بوده، عدم تقوا و پاک‌دامنی و در نتیجه آلوده شدن به انحراف اخلاقی بوده است. اگر قاضیان که بخش قابل توجهی از قدرتمندان را شامل می‌شوند نتوانند قوه شهوانی خود را کنترل کنند و پارسایی پیشه کنند، اسیر بند هوای نفسانی شده و از مسیر اصلی خود دور می‌شوند و علاوه بر خود، دستگاه قضا را به انحراف می‌کشند. همان‌گونه که گفته‌اند آلوده شدن شکم و دامن مقدمه آلودگی به گناهان دیگر است (مهدوی کنی، ۱۳۸۸: ۱۰۷) و بدین سبب در احادیث معصومان^(ع) در خصوص کنترل آن دو تأکید فراوان شده است. حضرت علی^(ع) در نهج‌البلاغه ارزش کنترل شهوت را این‌گونه بیان می‌کند: «فَرَحِمَ اللهُ امراً نَزَعَ عَن شَهْوَتِهِ وَ قَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مِّنْزَعًا وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزَعُ إِلَى مَعْصِيَةٍ فِي هَوَى؛ رحمت خدا بر کسی که شهوت خود را مغلوب و هوای نفس را سرکوب کند؛ زیرا کار مشکل،

بازداشتن نفس از شهوت بوده که پیوسته خواهان معصیت در هواپرستی است»
(نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶).

در حکایتی از مثنوی معنوی مولوی مرد تنگ‌دست جوحی زن زیباروی خود را وادار به حيله‌ورزی و اغواگری می‌کند و از او می‌خواهد که با زیبایی‌ای که دارد دامی نهاده و با حيله و فریب فقر خود و همسرش را برطرف سازند. زن صیدی بهتر از قاضی برای خود نمی‌بیند.

شد زن او نزد قاضی در گله	که مرا افغان ز شوی ده دله
قصه کوتاه کن که قاضی شد شکار	از مقال و از جمال آن نگار
گفت اندر محکمه است این غلغله	من توانم فهم کردن این گله
گر به خلوت آبی ای سرو سهی	از ستم‌کاری شو شرح دهی
گفت خانه تو ز هر نیک و بدی	باشد از بهر گله آمد شدی

(مولوی، ۱۳۸۴، دفتر ششم: ۹۱۷)

قاضی که هدف اشاره ابروی زن را فهمیده بود، زن را به خانه خود دعوت کرد و زن در جهت عملی کردن نقشه خود، چنان عشوه‌گری و طنازی از خودش نشان داد و در گوش قاضی خواند که سرانجام او را رام کرد و قاضی پذیرفت که شب به خانه زن برود.

زن دو شمع و نقل مجلس راست کرد	گفت ما مستیم بی این آب‌خورد
اندر آن دم جوحی آمد در بزد	جست قاضی مهربی تا در خزد
غیر صندوقی ندید او خلوتی	رفت در صندوق از خوف آن فتی

(همان‌جا)

زن با نقشه قبلی قاضی را درون صندوق پنهان می‌کند و مرد جوحی که در بطن این نقشه است وارد منزل می‌شود و به زنش می‌گوید: من چیزی ندارم که فدای تو کنم جز همین صندوق که شک همه را برانگیخته است و همه خیال می‌کنند که من پول و طلا

در آن گذاشته‌ام. من فردا این صندوق را می‌برم سر بازار می‌سوزانم تا همه بدانند که در این صندوق چیزی نیست. صبح زود، جوحی حمّالی آورد و صندوق را بر پشت او گذاشت. حمّال در راه می‌رفت و قاضی از ترس آرام‌آرام او را صدا زد. حمّال خوب دقت کرد و دید که صدا از درون صندوق می‌آید. قاضی به حمّال گفت: ای مرد، من قاضی هستم. زود نایب مرا خبر کن تا بیاید و این صندوق را از این نادان بخرد. حمّال صندوق را در سر بازار به زمین گذاشت و به شتاب رفت و نایب قاضی را خبر کرد. نایب قاضی زود خود را به سر بازار رساند و صندوق را به قیمتی گزاف از جوحی خرید و به حمّال دستور داد که صندوق را بردارد و با او برود. به این صورت جوحی به پول رسید و قاضی هم نجات پیدا کرد. سال دیگر باز جوحی فقیر و بی‌پول شد و دوباره نقشه جدیدی طرح‌ریزی کردند که این دفعه قاضی از حیلۀ آن‌ها مطلع و جوحی و زن را از درگاه خود بیرون کرد (نک: همان‌جا).

همان‌گونه که در حکایت مشخص است، قاضی به دلیل مهار نکردن هوای نفس خود در مهلکه می‌افتد و تا مرز رسوایی و هلاکت پیش می‌رود. ولی در پایان داستان و با طمع‌ورزی دوباره مرد جوحی و همسر او که قصد می‌کنند دوباره نقشه قبلی را اجرایی سازند قاضی از تجربه قبلی خود استفاده می‌کند و با سرکوب کردن هوای نفس خود و آگاهی از نقشه آن زن رهایی می‌یابد.

بی‌تردید قاضیان چون در جایگاه فصل خصومت هستند، با انسان‌های آسیب‌پذیر زیادی مواجه می‌شوند و اگر پرهیزکاری را سرلوحه کار خود قرار ندهند، عدالت‌گستری و قداست آن دچار آسیب شده و در نتیجه جامعه ناامن می‌شود. انسان تا از زنجیر نفس رهایی نیابد نمی‌تواند به آزادی روح برسد و وقتی به آزادی روح نرسد نمی‌تواند تصمیم صحیح اتخاذ کند. شرایط قضاوت در جامعه اسلامی به گونه‌ای وضع شده است که جان و ناموس و مال مردم به دست افراد ناشایست نیفتد و حقوق فرد و

جامعه فدای غرض‌ورزی‌ها و هواهای نفسانی اشخاص نگردد.

در حکایت دیگری از گلستان سعدی، قاضی همدان شیفته شاهد پسری می‌شود. اطرافیان از او می‌خواهند که ارزش و شأن جایگاه قضاوت را حفظ کند و به تعبیر سعدی پایگاه منبع قضا را به گناهی شنیع ملوث نگرداند. قاضی همدان را حکایت کنند که با نعل‌بند پسری سرخوش بود و نعل دلش در آتش. روزگاری در طلبش متلهف بود و پویان و مترصد و جویان و برحسب واقعه‌گویان:

در چشم من آمد آن سهی سرو بلند بر بود دلم ز دست و در پای افکند
این دیده شوخ می‌کشد دل به کمند خواهی که به کس دل ندهی دیده بیند
(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۵)

با وجود نصیحت‌های اطرافیان و عدم توجه قاضی، خلاصه شبی خلوتی میسر شد و هم در آن شب شحنه را خبر. قاضی همه‌شب شراب در سر و شباب در بر از تنعم نخفتی. حسودان این واقعه را به گوش پادشاه رسانده و در ابتدا پادشاه منکر این قضیه شد. سحرگاه برای کشف واقعیت نزد قاضی آمد و با چشم خود قاضی را سرمست از شراب و در آغوش شاهد پسر مشاهده کرد و مجازات قاضی را اراده کرد و گفت: «مصلحت آن بینم که تو را از قلعه به زیر اندازم تا دیگران نصیحت پذیرند و عبرت گیرند» (همان: ۱۴۷). دست قاضی از هر حيله‌ای کوتاه شد. نه راه بازگشت به دنیای خود داشت و نه امیدی به بازیافتن مسند قضا. پس به پادشاه گفت: «ای خداوند جهان پرورده نعمت این خاندانم و این گناه نه تنها من کرده‌ام. دیگر را بینداز تا من عبرت گیرم. ملک را خنده گرفت و به عفو از سر جرم او درگذشت» (همان‌جا).

آنچه واضح و مبرهن است، این است که اگر قاضی خود پیراسته از جرم و گناهی نباشد، هرگز نمی‌تواند مجرمان دیگر را به خاطر آن گناه مجازات کند. قاضی در این

حکایت نه مقام قضا را می‌بیند، نه مصلحت خود را و نه حکم شرع را، بلکه تا آنجا پیش می‌رود که نزد همه اطرافیان و پادشاه رسوا می‌شود. نکته قابل تأمل این حکایت آنجاست که پادشاه پس از یافتن قاضی در آن رسوایی، پس از تعمیم دادن این گناه به دیگران، او را می‌بخشد. در صورتی که شفاعت خواهی بزرگان و درخواست عفو توسط قاضی قبل از این موضوع توسط پادشاه پذیرفته نمی‌شود.

حکایت‌های دیگری در کتاب‌های *لطایف الطوائف* (ص ۱۸۱)، *دیوان قانانی* (ص ۴۵۶)، *دیوان اوحدی* (ص ۵۷۵) و *لطایف عبید زاکانی* (ص ۴۱۴، ۴۱۶ و ۴۵۱) در این باره موجود است که به دلیل حجم زیاد از حوصله این پژوهش خارج است.

۳-۳. امانت‌داری و پرهیز از خیانت در امانت

یکی از خصلت‌های نیکی که در قرآن و روایات اسلامی درباره آن زیاد سفارش شده، امانت‌داری است. خداوند در آیه ۵۸ سوره نساء می‌فرماید: «انَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّواْ الْاَمَانَاتِ اِلٰی اَهْلِهَا وَاِذَا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْکُمُوْا بِالْعَدْلِ» خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید. و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. از اهمّ واجبات امانت‌داری، وفای به عهد و راست‌گویی است که بودنش نشانه ایمان و نبودش علامت نفاق است و در اهمیت آن همین بس که خداوند متعال در قرآن مجید در مقام تعریف انبیا، آنان را با صفت «رسول امین» یا «ناصر امین» و «صادق الوعد» توصیف و معرفی می‌کند.

امانت‌داری از منظر اجتماعی نیز اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا زمینه اعتماد میان افراد جامعه را فراهم می‌کند و در واقع لازمه زندگی اجتماعی است و خیانت در امانت موجب اختلال در نظم عمومی شده و اعتماد عمومی را تضعیف کرده و به سرمایه اجتماعی لطمه می‌زند. علاوه بر اینکه خیانت در امانت در آیات و روایات اسلامی

بسیار ناپسند است و از گناهان شمرده شده، در قانون مجازات اسلامی ایران نیز این موضوع جرم و مستلزم اجرای مجازات برای فرد خائن شمرده شده است. مطابق ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات، هرگاه اموال منقول یا غیرمنقول یا نوشته‌هایی از قبیل سفته، چک، قبض و نظایر آن به‌عنوان اجاره یا امانت یا رهن یا برای وکالت یا هر کار با اجرت یا بی‌اجرت به کسی داده شده و بنا بر این بوده است که اشیای مذکور مسترد شود یا به مصرف معینی برسد و شخصی که آن اشیاء نزد او بوده، آن‌ها را به ضرر مالکین یا متصرفین آن‌ها استعمال یا تصاحب یا تلف یا مفقود کند، به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد (نک: خالقیان، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

تشخیص و تعیین این جرم و مجازات در جامعه اسلامی بر عهده قاضی است و هنگامی که خود قاضی نتواند امانت‌دار خوبی برای مردم باشد، آن جامعه دچار تزلزل و آشوب خواهد شد و این چنین فردی به هیچ وجه نمی‌تواند قاضی خوبی برای جامعه به حساب آید.

در حکایتی از سیاست‌نامه آمده است که در زمان سلطان محمود، فردی اموال نقدی خود را نزد قاضی شهر به امانت گزارده و خود راهی سفر می‌شود. پس از برگشت و درخواست مال خود متوجه کید و حیلۀ قاضی شده که سکه‌های طلای او را با سکه‌های مسین عوض کرده است و در نهایت این گلابیه را به سلطان محمود عرضه می‌دارد:

«دو هزار دینار در کیسه‌ای دیبای سبز، سربسته و مُهرنهادۀ در پیش قاضی شهر به ودیعت نهادم و خود به سفری رفتم و آنچه با خود برده بودم دزدان در راه هندوستان از من بستند و آنچه به دست قاضی نهادۀ بودم از قاضی بازستم. چون به خانه آوردم سر کیسه باز کردم، پر درم‌های مسین یافتم. به قاضی بازگشتم که من کیسه‌ای پر زر پیش تو نهادم. اکنون پر مس می‌یابم؛ چگونه باشد؟ گفت: تو به وقت سپردن هیچ زر

مرا بنمودی یا زر برسختی یا شمردی؟ کیسه‌ای سربسته و مهرنهاد به من آوردی و همچنان باز بردی و به وقت باز دادن از تو پرسیدم که این کیسه کیسه تو هست و این بند مهر تو هست؟ گفתי هست و به سلامت ببردی. اکنون به خشک‌ریش آمده‌ای. الله الله ای ملک عادل به فریاد بنده رسی که بر تایی نان قادری ندارم» (نظام الملک، ۱۳۸۲: ۹۸).

سلطان محمود از این داستان ناراحت شد و درصدد حل مشکل آن مرد برآمد. از او خواست کیسه را پیش او بگذارد و هر روز سه من نان و یک من گوشت و هر ماه ده دینار از آن‌ها بگیرد تا بلکه بی‌برگ نماند. سلطان محمود حدس زد که ممکن است کیسه را شکافته و زر بیرون آورده و سپس رفو کرده باشند. پس نقشه‌ای کشید تا از حدس خود اطمینان پیدا کند و پس از اجرای نقشه خود، حدسش را درست یافت. سلطان محمود رفوگر ماهر شهر را فراخواند و از او پرسید که آیا کیسه را او رفو کرده است یا خیر و رفوگر پاسخ مثبت داد و به این ترتیب اصل ماجرا بر او آشکار شد. سپس قاضی خائن را احضار کرد و گفت: «تو مردی عالم و پیر باشی و من قضا به تو داده‌ام و مال‌ها و خون‌های مسلمانان به تو سپرده‌ام و بر تو اعتماد کرده و دو هزار مرد هست در شهر و ولایت من از تو عالم‌تر که همه ضایع‌اند. روا باشد که تو خیانت کنی و شرط امانت به‌جای نیاری و مال مردی مسلمان به ناحق از بن بیری و او را محروم بگذاری؟ گفت: ای خداوند این چه حدیث است و این کی می‌گوید؟ این من نکرده‌ام. محمود گفت: ای منافق سگ، این تو کرده‌ای و این من می‌گوییم؛ و پس کیسه را بدو نمود و گفت: این کیسه آن است که تو بشکافتی و زر بیرون کردی و مس بدل زر در آنجا نهادی و کیسه را بفرمودی تا رفو کردند. پس خداوند زر را گفته‌ای که کیسه سربسته و به مهر خویش آوردی و همچنان باز بردی. چیزی بر من سختی و یا نمودی؟ فعل و سیرت تو در دیانت چنین است؟ قاضی گفت: نه این کیسه را هرگز دیده‌ام و نه

از آنچه می‌گوید خبر دارم. محمود گفت: این هر دو مرد را درآرید. خادمی برفت و خداوند کیسه را و رفوگر را پیش محمود آورد. محمود گفت: ای دروغ‌زن، اینک خداوند زر و اینک آن رفوگر که این کیسه را اینجا رفو کرده است. قاضی خجل شد و رویش زرد گشت و از بیم لرزه بر او افتاد، چنان‌که نیز سخن نتوانست گفت. محمود گفت: برگیریدش و با او موکل باشید و خواهم که در این ساعت زر این مرد باز دهد و آلا بفرمایم تا گردنش بزنند و پس بگویم چه می‌باید کرد. قاضی را از پیش سلطان محمود برگرفتند و در نوبت‌خانه بنشانند و گفتند: زر بده. قاضی گفت تا وکیل او را بیاوردند و نشان بداد. وکیل برفت و دو هزار دینار زر نشابوری بیاورد و به خداوند کیسه تسلیم کرد. و دیگر روز سلطان محمود مظالم کرد و خیانت قاضی با بزرگان برملا بگفت و پس بفرمود تا قاضی را بیاوردند و سرنگونسار از کنگره درگاه بیاویختند. بزرگان شفاعت کردند که مردی پیر و عالم است تا به پنجاه هزار دینار خویشتن را بازخرید. بعد از آن رفوگرفتندش و این مال از او بستند و هرگز او را نیز قضا نفرمودند» (همان: ۹۸-۱۰۲).

حکایت‌های دیگری دربارهٔ خیانت در امانت قاضیان نسبت به اموال مردم در کتاب‌های ادب پارسی از جمله همین کتاب *سیاست‌نامه* (ص ۸۸) و *یا دیوان قائم‌مقام فراهانی* (ص ۴۶۲) موجود است که به دلیل حجم زیاد از بیان آن‌ها خودداری می‌شود.

۳-۴. پرهیز از غرض‌ورزی و یکسونگری در قضاوت

یکی از مهم‌ترین مسائلی که قاضیان و حاکمان در رسیدگی به آن توجه کنند رعایت بی‌طرفی و دوری از جانب‌داری است. قاضی باید در رسیدگی به شکایت‌ها اصل عدالت را رعایت کند و در نهایت بی‌طرفی به فصل خصومت پردازد و فقط قانون و وجدان را حاکم کند. رفتار قاضی باید به‌شکلی باشد که هیچ‌گونه شائبه‌ای از هواداری

او به یکی از طرفین حس نشود. ادب قاضی حکم می‌کند که نه تنها در رفتار ظاهری باید از این امر بپرهیزد، بلکه از او خواسته شده است که در ذهن و خیال خویش نیز چنین تصویری را خطور ندهد (نک: جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۳۰۴). از رسول خدا (ص) نقل شده است که: قاضی از توجه به یکی از متخاصمان در مقام نگاه کردن و القای کلام به شهود و توجه ذهنی به یک طرف نزاع نهی شده است (نک: نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۷: ۳۵۰). همچنین در مشخصات قاضی گفته شده است که باید در سلام گفتن و نشستن و سخن گفتن و توجه به طرفین دعوی، رعایت مساوات را بنماید و به اظهارات طرفین یکسان گوش دهد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (مائده: ۴۲).

در حکایتی از مثنوی معنوی آمده است که قاضی در حال گریه بود که نایب علت را از او می‌پرسد و قاضی با ناراحتی جواب می‌دهد که باید مردد و دودل بین دو نفر که از ماجرا آگاه هستند، داوری کند. نایب پاسخ می‌دهد درست است که طرفین از ماجرا آگاهی دارند اما دچار غرض‌ورزی هستند؛ ولی تو شمع فروزان این مردم هستی و چون غرض‌ورزی نداری مایه روشنی دیدگان باطنی تو می‌گردد و برعکس طرفین با غرض‌ورزی، دانایی و علم خود را از بین برده‌اند. تا وقتی که تو به‌عنوان قاضی رشوه نگرفته و اسیر غرض‌ورزی نشده‌ای، چشم دلت باز است و می‌توانی عادلانه قضاوت نمایی:

قاضی‌ای بنشانند و می‌گریست	گفت نایب قاضیا گریه ز چیست
این نه وقت گریه و فریاد توست	وقت شادی و مبارک باد توست
گفت آه چون حکم راند بیدلی	در میان آن دو عالم جاهلی
آن دو خصم از واقعه خود واقف‌اند	قاضی مسکین چه داند زان دو بند
جاهل است و غافل است از حالشان	چون رود در خونشان و مالشان

گفت خصمان عالم‌اند و علتی
زانک تو علت نداری در میان
وان دو عالم را غرضشان کور کرد
تا تو رشوت نستندی بیننده‌ای
از هوا من خوی را وا کرده‌ام
جاهلی تو لیک شمع ملتی
آن فراغت هست نور دیدگان
علمشان را علت اندر گور کرد
چون طمع کردی ضریر و بنده‌ای
لقمه‌های شهوتی کم خورده‌ام
(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۷۴)

۵-۳. فراست و باریک‌اندیشی در قضاوت

هوش و ذکاوت داور در امر قضاوت اهمیت والایی دارد. در بسیاری از موارد، اسناد و مدارک موجود و یا ظاهر قضیه، قاضی را به اشتباه می‌اندازد و اگر قاضی نتواند از هوش خود نهایت استفاده را ببرد، موجب تضییع حقوق دیگران را فراهم آورده است. بنابراین قاضی باید از فهم صحیح و قلب سلیم برخوردار باشد. قاضی نمی‌تواند سفیه باشد، بلکه باید دارای فهم و درک صحیح باشد. «قضا با سفاقت و پیروی از هوا هیچ‌گونه سنخیتی ندارد و در برخی از تعبیر آمده که در قاضی کمال عقل معتبر است. اندیشه‌ای که نماد بینش و بصیرت باشد و در این صورت است که هم می‌تواند خوب بفهمد و هم خوب را از بد بفهمد» (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۵۶).

«گویند زنی با شوهر به محکمه وی (شریح) آمد وقتی که شعبی کوفی که از کبار علمای زمان بود در محکمه پیش وی بنشسته بود. زن آغاز گریه و زاری کرد و از شوهر شکایت بی حد نمود و بسی اشک از دیده بریخت چنان‌که شعبی را دل بر او بسوخت و قاضی شریح را گفت: چنین می‌نماید که این زن مظلومه است و حق به جانب اوست. قاضی گفت: برادران یوسف (ع) ظالم بودند و می‌گریستند کما قال الله تعالی: وَجَاؤُوا آبَاهُمْ عِشَاءً یَبْکُونُ؛ یعنی آمدند برادران یوسف بعد از آنکه او را در چاه انداختند نزد پدر خود شبانگاه و به دروغ می‌گریستند. شعبی خاموش گشت و

قاضی در آن مهم پیچید تا بر شعبی و اهل مجلس ظاهر شد که حق به جانب شوهر بوده است و زن به دروغ می‌گریسته و شعبی بر فراست قاضی آفرین گفت: «صافی، ۱۳۳۶: ۱۸۳».

شریح که از قاضیان بنام صدر اسلام بوده است، از گریه و زاری زن در این حکایت تصمیمی اتخاذ نمی‌کند و حتی سخنان شعبی کوفی که از بزرگان زمان و نزد او بوده است، در او تأثیری نگذاشته و تحقیقات خود را کامل می‌کند تا اینکه بر او روشن می‌شود حق با زن نبوده است.

گاهی طرفین پرونده در مابین اظهارات و سخنان خود به اصل ماجرا اعتراف و اقرار می‌کنند و فراست قاضی ایجاب می‌کند قاضی آن واقعیات را در بین اظهارات آنها کشف کند و تصمیمی شایسته اتخاذ نماید.

«دو تن پیش قاضی شریح آمدند و یکی بر دیگری مالی خطیر دعوی می‌کرد و آن دیگری انکار صرف می‌نمود و سخنان پریشان می‌گفت. قاضی در میان گفت و گوی منکر از او سخنی شنید که متضمن اقرار بود. قاضی به یقین دانست که او را آن مال دادنی است. حکم کرد به ادای مال. منکر آغاز فریاد کرد که: ایها القاضی هنوز مرافعه‌ای نشده و گواه گواهی ناداده چگونه حکم می‌کنی به ادای مال؟ قاضی گفت: گواه گواهی داد. منکر گفت: کدام گواه؟ گفت: خواهرزاده‌ی خاله‌ی تو یعنی تو اقرار کردی» (همان‌جا).

اگرچه در این حکایت، متهم انکار دعوی طرف مقابل و بدهکاری خود را می‌کند، قاضی حکم را علیه او صادر می‌کند و گریه و زاری او در تصمیم قاضی تأثیری نمی‌گذارد. قاضی با ظرافت اقرار متهم را از لابه‌لای سخنان پریشان کشف می‌کند و رأی خود را صادر می‌نماید.

گاهی پرونده دچار ابهام و پیچیدگی می‌شود و قاضی تنها می‌تواند با استفاده از هوش و ذکاوت خود و چاره‌جویی و ترفندهای قضایی معمای آن را حل کند. چنان‌که

شریح در حکایت زیر اینچنین عمل می‌کند:

«روزی دو مرد نزد قاضی شریح آمدند و یکی بر دیگری مالی خطیر دعوی کرد و او انکار صرف نمود و گفت: من هرگز این مدعی را ندیده‌ام و با او هیچ‌جا معامله نکرده. قاضی از مدعی پرسید که کجا این زر به وی دادی؟ گفت: در پای فلان درخت در فلان صحرا و از شهر تا آن درخت سه میل راه است. گفت: برو از آن درخت دو برگ تازه بیاور تا من از ایشان گواهی طلبم و ایشان آنچه حق است به من خواهند گفت. مدعی به طلب برگ‌ها رفت و منکر منتظر بنشست. قاضی مهمات دیگران در میان آورد و به آن مشغولی تمام کرد و در گرمی‌های مرافعه که منکر را غفلتی شده بود روی به وی کرد که آن مرد به آن درخت رسیده باشد؟ گفت: نی هنوز نرسیده باشد. قاضی گفت: اگر با وی در پای آن درخت معامله نکرده‌ای چه می‌دانی که دور است یا نزدیک؟ منکر خجل و منفعل شد و قاضی به رفق و ملایمت و موعظت و نصیحت او را ملایم ساخت تا از آن کار به اقرار بازگشت و چون مدعی برگ‌ها را آورد، قاضی گفت: برگ‌های تو پیش از آمدن گواهی دادند و معامله از هم گذشت. پس منکر دست مدعی گرفت؛ از محکمه به خانه آورد و مال تسلیم او کرد» (همان: ۱۸۴-۱۸۵).

بنابراین فراست و ذکاوت قاضی می‌تواند راهگشای حل بسیاری از معماها و پیچیدگی‌های بسیاری از مرافعه‌ها گردد و اثر مثبتی در جامعه بر جای بگذارد.

۶-۳. رعایت اصل شرع و قانون در قضاوت

قانون حد و حریم داوری را برای حاکم یا قاضی مشخص کرده است و تجاوز از آن موجب هرج و مرج در جامعه می‌گردد. در حکایتی از گلستان سعدی آمده است: «درویشی را ضرورتی پیش آمد؛ گلیمی از خانه یاری بدزدید. حاکم فرمود که دستش به در کنند. صاحب گلیم شفاعت کرد که من او را بحل کردم. گفتا: به شفاعت تو حدّ

شرع فرونگذارم. گفت: آنچه فرمودی راست گفתי ولیکن هرکه از مال وقف چیزی بدزدد قطعش لازم نیاید. و الفقیرُ لا یملِکُ. هرچه درویشان راست وقف محتاجان است. حاکم دست ازو بداشت و ملامت کردن گرفت که جهان بر تو تنگ آمده بود که دزدی نکردی الا از خانه چنین یاری. گفت: ای خداوند نشنیده‌ای که گویند: خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب

چون فرومائی به سختی تن به عجز اندر مده

دشمنان را پوست بر کن، دوستان را پوستین»

(سعدی، ۱۳۸۷: ۹۲)

هرچند پیام اصلی این داستان در جمله آخر بیان شده است، حاکم در این حکایت در مقام قضاوت ظاهر شده و پس از احراز دزدی و اراده اجرای حکم شرعی با بخشش صاحب مال و استدلال او از اجرای حد شرعی صرف نظر می‌کند. نکته جالب توجه در این حکایت استدلال فقهی و قانونی درویش است که قصد رهایی سارق را دارد و هنگامی که می‌بیند بخشش و شفاعت او نزد حاکم ثمری ندارد، به این قاعده فقهی و قانونی استدلال می‌کند: بند «ح» ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی یکی از شرایط سرقت مستوجب اجرای حد را وقف عام نبودن آن برشمرده است و بر اساس این بند اگر مالی وقف و یا وقف بر جهات عامه باشد بر سارق حد جاری نمی‌شود (قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: ۴۹). حاکم در ابتدا درصدد اجرای حکم برمی‌آید و پس از بیان نکته توسط صاحب مال به استناد قاعده یادشده از مجازات او صرف نظر و به ملامت کردن بسنده می‌کند.

۷-۳. عدم تبعیض بین نزدیکان و دیگران

بررسی حقوق بشر در ادوار تاریخ نشان می‌دهد که انسان‌ها از هزاران سال پیش به

فکر حقوق و تکالیف خویش بوده‌اند که گاه این حقوق و تکالیف در ارتباط با روابط آن‌ها با یکدیگر و گاه در ارتباط با حاکمان خود بوده است. یکی از معضلات بزرگ هر جامعه، استبداد و خودکامگی قدرتمندان آن جامعه بوده و ثمره این خودکامگی تبعیض و اختلاف بین افراد جامعه بوده است. گاهی اگر متهم و یا یکی از طرفین دعوی به هر طریقی منسوب به قاضیان و یا حاکمان باشند و یا صاحب‌منصبی و یا قدرتی باشد، آن‌ها در امر قضاوت و صدور حکم، عدالت را رعایت نمی‌کنند و با آن‌ها با مسامحه برخورد می‌کنند که این امر موجب بدبینی و یأس در جامعه می‌شود.

«شنیدم که در غزنین خبازان در دکان‌ها بیستند و نان عزیز و نایافت شد و غربا و درویشان در رنج افتادند و به تظلم به درگاه شدند و پیش سلطان ابراهیم از نانوایان بنالیدند. فرمود تا همه را حاضر کردند. گفت: چرا نان تنگ کرده‌اید؟ گفتند: هر باری که گندم و آرد که در این شهر می‌آرند، نانوای تو می‌خرد و در انبار می‌کند و می‌گوید: فرمان چنین است و ما را نمی‌گذارد که یک من بار بخریم. سلطان بفرمود تا خباز خاص بیاوردند و در زیر پای پیل افکندند. چون بمرد بر دندان پیل بیستند و در شهر بگردانیدند و بر روی منادی می‌کردند که هر که در دکان ننگشاید از نانوایان، با او همین کنیم؛ و انبارش خرج کردند. نماز شام بر در هر دکانی پنجاه من نان بمانده بود و کس نمی‌خرید» (نظام‌الملک، ۱۳۸۲: ۵۳).

در این حکایت، خباز خاص سلطان ابراهیم غزنوی با خریدن تمام آرد و گندم شهر و انبار کردن آن‌ها باعث گران‌قیمت شدن نان و فشار به مردم جامعه می‌شود. سلطان که علت گرانی را پس از دادخواست سایر نانوایان متوجه می‌شود، برای نانوای خاص خود هیچ امتیازی قائل نمی‌شود، بلکه او را به بدترین شکل ممکن مجازات می‌کند و درس عبرتی به دیگر نانوایان می‌دهد.

در فصل سوم قانون اساسی ایران که به موضوع حقوق ملت اختصاص دارد، اولین

اصل یعنی اصل نوزدهم قانون اساسی چنین بیان می‌کند: مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان و مانند این‌ها سبب امتیاز نخواهد بود.

۸-۳ قضاوت نکردن از روی ظاهر افراد

ظاهر بینی و سطحی‌نگری صفتی ناپسند برای همه افراد جامعه است و برای کسی که در منصب مقدس قضا منصوب است، بسیار خطرناک‌تر است. قضاوت از روی ظاهر انسان‌ها در بیشتر مواقع منجر به تزییع و پایمال کردن حقوق افراد می‌گردد و به معرفتی درست و یقینی استوار دست پیدا نمی‌کنند. امام صادق^(ع) می‌فرماید: خوشا به حال کسی که بینش یا بینایی‌اش در دلش باشد نه در چشمش (نک: مجلسی، ۱۴۰۹ق، ج ۷۸: ۲۸۴). قضاوت کردن دیگران از جمله مسائل اجتماعی است که بخش زیادی از مردم جامعه درگیر آن هستند و معمولاً با کوچک‌ترین نکته‌ای دیگران را مورد قضاوت قرار می‌دهند و طبیعتاً تبعاتی را نیز به دنبال دارد. معمولاً وقتی صحبت از قضاوت کردن دیگران پیش می‌آید، بار منفی آن مدنظر است و منظور قضاوتی است که علیه شخص ایجاد می‌شود. در خیلی از مواقع این قضاوت‌ها نادرست از آن درمی‌آید و نتیجه‌ای جز پیش‌داوری، تهمت و نهفته ماندن عدالت ندارد. سعدی شیرین‌سخن در حکایتی نغز به این نکته اشاره می‌کند:

فقیه‌ی کهن جامه‌ای تنگدست	در ایوان قاضی به صف برنشست
نگه کرد قاضی در او تیز تیز	معرف گرفت آستینش که خیز
ندانمی که برتر مقام تو نیست	فروتر نشین، یا برو، یا بایست

(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۱۸)

مرد درویش صفت از جایش بلند شد و در جایی فرودست‌تر نشست. فقیهان شروع

به بحث و جدل و با هم بگومگو کردند و در گرهی سردرگم شدند. آنگاه مرد درویش صفت اجازه سخن گفتن خواست و وارد بحث شد. از کوی ظاهر به کوی معنی سر برآورد و سخن ادعاشده را باطل نمود و سپس از هر گوشه‌ای به او آفرین گفتند.

سمند سخن تا به جایی براند که قاضی چو خر در وحل بازماند
برون آمد از طاق و دستار خویش به اکرام و لطفش فرستاد پیش
(همان: ۱۱۹)

قاضی گفت: افسوس که قدر و منزلت تو را ندانستیم و معرف برای دلداری دادن به کنارش آمد تا دستار قاضی را بر سرش بگذارد. فقیه با اشاره دست و با زبان او را از این کار بازداشت و گفت: دور شو و بر سر من قفل و زنجیر غرور را قرار نده. عقل و مغز باید در سر مرد باشد. برای من شایسته نیست که مثل تو دستار خوب داشته باشم.

چنان ماند قاضی به جورش اسیر که گفت ان هذا لیوم عسیر
به دندان گزید از تعجب یدین بماندش در او دیده چون فرقدین
(همان: ۱۲۰)

بنابراین ظاهر افراد ملاک و معیار مناسبی برای تعیین ارزش آنان نیست؛ به گونه‌ای که در این حکایت فرد تهیدست عالم با دانش خود همگان را متحیر می‌سازد و سبب ترک گفتن قاضی از محل قضاوت و شرمساری وی می‌شود. اگرچه قضاوت به معنای حقوقی و اصطلاحی خود در این حکایت ظاهر نشده است، قاضی به عنوان یکی از شخصیت‌های این حکایت، پیش‌داوری شتاب‌زده‌ای درباره شخصیت اصلی حکایت یعنی فرد دانشمند بر اساس ظاهر او انجام می‌دهد و همین پیش‌داوری باعث شرمساری او نزد حاضرین می‌شود.

۹-۳. توجه نکردن به ثروت و دارایی طرفین دعوی

برقراری عدل و برابری میان مردم جامعه، امری لازم است که تشکیل دستگاه قضاوت بدین هدف، پیش‌نیاز آن است. بنابراین یک قاضی عادل هیچ‌گاه نباید ملاک صدور تصمیم و حکم خود را میزان دارایی مالی طرفین قرار دهد؛ بلکه باید همواره گرد انصاف بگردد. در حکایتی از پروین اعتصامی، قاضی شهر بغداد پس از بیماری، از سمت قضاوت کناره می‌گیرد.

قاضی بغداد، شد بیمار سخت از عدالت‌خانه بیرون برد رخت
هفته‌ها در دام تب، چون صید ماند محضرش، خالی ز عمرو زید ماند
(اعتصامی، ۱۳۷۲: ۳۴۹)

پروین محضر قاضی را دکان عجب می‌داند:

آن دکان عجب شد بی‌مشتی دیگری برداشت کار داوری
(همان‌جا)

شاعر همچنین این کناره‌گیری را با تعطیلی رشوه و مصون ماندن مجرمان به‌وسیله زر برابر می‌داند. قاضی پس از کناره‌گیری از سمت خود فرزند خود را به جانشینی انتخاب می‌کند و در راهنمایی‌اش، از او می‌خواهد همیشه حق را به افراد ثروتمند بدهد.

خوش گذشت از صید خلق، ایام من ای پسر، دامی بنه چون دام من
حق بر آن کس ده که می‌دانی غنی است گر سراپا حق بود مفلس، دنی است
حرف ظالم، هرچه گوید می‌پذیر هرچه از مظلوم می‌خواهی بگیر
(همان‌جا)

پسر بر جایگاه پدر تکیه زده و در همان روز اول روستازاده‌ای دعوی‌ای علیه نزدیکان کدخدا مطرح می‌کند و تقاضای دادخواهی می‌نماید. قاضی تقاضای رشوه می‌کند و روستازاده که مالی در بساط خود ندارد، با اینکه صاحب حق است، از

شکایت خود منصرف شده و قصد خروج از محکمه را دارد که به دست قاضی کشته می‌شود و به این ترتیب به جای احقاق حق، مرتکب قتل نیز می‌شود (نک: همان: ۳۴۹-۳۵۰).

در حکایتی دیگر از حدیقه سنایی، انوشیروان ساسانی که عدالت او شهره عام و خاص است، در مقام قضاوت ظاهر می‌شود. در روستایی تحت حاکمیت او حاکم آن روستا پای مرغ معلمی را می‌شکند. منهبان این خبر را به انوشیروان می‌رساند و انوشیروان بدون توجه به مقام حاکم او را احضار می‌کند و از او توضیح و دفاع مؤثر می‌خواهد.

هر دو را پیش خواند و مرغ بخواست شحنه را گفت اگر نگویی راست
گنه مرغ بی‌زبان ز چه بود من برآرم ز روزگار تو دود
(سنایی، ۱۳۲۹: ۵۶۱)

وقتی انوشیروان دفاع موجهی از شحنه نمی‌شنود، با آنکه مرغ متعلق به شخص بی‌دینی بوده است، قصد مجازات شحنه را می‌کند و شحنه نیز بره‌ای را عوض مرغ به معلم بی‌دین می‌دهد و به این ترتیب از مجازات رهایی می‌یابد (نک: همان: ۵۶۱-۵۶۲). انوشیروان با اینکه شحنه از عوامل حکومتی خودش است، به جایگاه او توجه نمی‌کند و اصل عدالت را رعایت می‌کند.

۱۰-۳. رعایت عدل و انصاف به عنوان اصول اولیه و اصلی قضاوت

منصب قضاوت از منصب‌های بزرگ و ارزشمندی است که از طرف خداوند به پیامبر (ص) و از طرف او برای ائمه معصومین (ع) تعیین شده است. گاهی قضاوت نادرست درباره شخصی ممکن است به قیمت تباهی و از بین رفتن زندگی او تمام شود و بر این اساس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در برخی مواضع، مرز بین حق و

باطل بسیار کوتاه می‌شود و انسان را در شناخت آن دچار اشتباه می‌کند. حضرت علی^(ع) در خطبه ۱۴۱ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعٍ؛ بدانید که بین حق و باطل، بیش از چهار انگشت، فاصله نیست» (نهج‌البلاغه: ۱۸۴). در حکایتی از فردی بی‌گناه با زیرکی بسیار، پادشاه را از حکم ناروایش آگاه می‌سازد و این هشدار را می‌دهد عمری بر گردن قاضی می‌ماند و سبب عقوبتی گران می‌شود:

پادشاهی به کشتن بی‌گناهی فرمان داد. گفت: ای ملک، به موجب خشمی که تو را بر من است آزار خود مجوی که این عقوبت بر من به یک نفس به سر آید و بزه آن بر تو جاوید بماند.

دوران بقا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت
پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد در گردن او بماند و بر ما بگذشت
(سعدی، ۱۳۸۷: ۸۱-۸۰)

در همین باره، حکایتی از پروین اعتصامی تأمل‌برانگیز است؛ از طرفی که یادآور بحث حقوقی «قصاص» است و از طرف دیگر شاعر با ظرافت‌های شاعرانه‌اش با نیشخندی متوجه قاضی ناعادل، او را نادان به علم حقوق می‌داند و قضاوت در حق مجرم را، قضاوتی ناعادلانه و ناروا می‌پندارد.

کشیدند و بردندشان سوی قاضی که این یک ستمدیده بود، آن ستمگر
ز دیوانه و قصه سر شکستن بسی یاوه گفتند هریک به محضر
بگفتا همان سنگ، بر سر زنیدش جز این نیست بدکار را مزد و کیفر
بخندید دیوانه زان دیورایی که نفرین برین قاضی و حکم و دفتر
کسی می‌زند لاف بسیاردانی که دارد سری از سر من تهی‌تر
گر این اند باعقل و رایان گیتی ز دیوانگانش چه امید، دیگر
نشستند و تدبیر کردند باهم که کوبند با سنگ، دیوانه را سر
(اعتصامی، ۱۳۷۲: ۲۳۴)

قصاص به تعبیر دهخدا «بازستدن به‌مانند آنچه داده باشی و کشنده را کشتن و جراحت کردن عوض جراحت و چیزی را بدل چیزی فراگرفتن است» (نک: دهخدا ذیل قصاص) و طبق بند «ب» ماده ۲۹۲ قانون مجازات اسلامی جنایت توسط صغیر و مجنون، عمدی محسوب نمی‌شود و خطای محض به حساب می‌آید و مستوجب قصاص نمی‌گردد (نک: قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: ۵۳).

۴. نتیجه‌گیری

از آنجا که بشر موجودی اجتماعی است ولی نوع فکر و عمل همه افراد بشر یکسان نیست، به‌ناچار دچار اختلافات و درگیری‌هایی می‌شود که در این شرایط وجود داوری و محاکمه شایسته و عادلانه ضرورت دارد؛ بدین سبب منصب قضاوت همواره در طول تاریخ و به‌خصوص در جامعه اسلامی و ایرانی، از اهمیت و حساسیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. به دلیل این اهمیت، ادب فاخر فارسی بخش زیادی از آموزه‌ها و تعلیم‌های خود را در قالب بیان داستان و حکایت صرف بیان زشتی و زیبایی‌های آداب و اخلاق قاضیان کرده است. به‌طور میانگین میزان ۳/۸۷۳ درصد از حکایت‌های متون استفاده شده در این مقاله شامل *بوستان* و *گلستان سعدی*، *مثنوی معنوی مولوی*، *حدیقه الحقیقه* و *شریعة الطریقه سنایی*، *دیوان پروین اعتصامی*، *سیاست‌نامه (سیرالملوک)*، *چهارمقاله*، *روضه خلد*، *لطایف الطوائف* و *نصیحة الملوک* به آداب و اخلاق قاضیان پرداخته است. در این میان کتاب‌های *سیاست‌نامه*، *لطایف الطوائف* و *گلستان سعدی* بخش بیشتری از حکایت‌های خود را به این موضوع اختصاص داده‌اند. در بین این آثار، بیشترین حکایت‌ها با محوریت قضاوت در کتاب‌های *لطایف الطوائف*، *گلستان سعدی*، *مثنوی معنوی* و *دیوان پروین اعتصامی* آورده شده است. گوشزد کردن و بیان پاره‌ای از آداب داوری مانند ظاهرنگری و اسیر بند شهوت شدن و یا اهمیت به جایگاه

اجتماعی طرفین دعوی و مال دوستی در این آثار بسامد بیشتری در سنجش با دیگر مسائل اخلاقی دارد که این مسائل بیشتر در *لطایف الطوائف*، *گلستان سعدی*، *مثنوی معنوی* و *دیوان پروین اعتصامی* آورده شده است. از میان ویژگی های اخلاقی بیان شده که می توان گفت متأسفانه کمابیش در همه چرخه ها در خصوص آن خرده گیری جدی وارد و هشدار داده شده است، می توان به دو مورد فساد اخلاقی و فساد مالی اشاره کرد و این موارد بیشتر در کتاب های *گلستان سعدی*، *لطایف الطوائف* و *مثنوی معنوی* بیان شده است. شایان ذکر است که بیشتر زمینه های بیان شده برای یک داور آرمانی توانایی شخصی است و به این ترتیب روشن می گردد گزینش قاضی نقش پررنگی در اجتماع و سلامت دستگاه قضا دارد.

نکات و آموزه های حکایت های گزینش شده درباره قاضی و یا قضاوت را می توان به دو شاخه اخلاق فردی و اجتماعی تقسیم کرد. اخلاق فردی مثل تقوا و خداترسی و پاک دامنی آن ها، اخلاقی است که به سایر انسان ها مربوط نمی شود و اخلاق اجتماعی مثل رشوه ستانی و یا تبعیض بین طرفین دعوی که با سایر مردم ارتباط دارد، اخلاق اجتماعی آن هاست که در این میان بیشترین سهم به اخلاق اجتماعی اختصاص داده شده است. در حکایت های استفاده شده در متون این پژوهش، ۸۱/۲۵ درصد آموزه ها به اخلاق اجتماعی قاضیان و تنها ۱۸/۷۵ درصد آن به اخلاق فردی آن ها پرداخته است و از این میان کتاب های *بوستان سعدی*، *دیوان پروین اعتصامی*، *چهارمقاله* و *نصیحة الملوک* غزالی بیشترین سهم استفاده از اخلاق اجتماعی و کتاب های *مثنوی معنوی* و *لطایف الطوائف* بیشترین سهم استفاده از اخلاق فردی را دارند.

از آنجا که متصدیان منصب قضا با توجه به نوع وظایف و مسئولیتشان بر جنبه های زندگی افراد جامعه تأثیرگذارند، باید آراسته به صفات والای اخلاقی و فنی همچون عدل و انصاف، علم و دانش، زهد و تقوا، فراست و تیزهوشی، امانت داری، رعایت

شرع و قانون‌مداری در تصمیم‌گیری‌ها باشند. متّصف بودن داوران به این صفات، باعث می‌شود جامعه به سمت آرامش سوق داده شود و مردم بتوانند با امنیت جسمی و روحی بیشتری به امور مهم زندگی خود پردازند. قاضی بدون صفت عدالت و بدون داشتن زهد و تقوا نمی‌تواند اصول قانونی و شرعی را در داوری‌های خود لحاظ کند و در بسیاری از موارد به همین علل دچار لغزش‌های متعدد می‌شود. همچنین فراست و تیزهوشی قاضیان باعث می‌شود که فریب هیچ‌یک از اصحاب دعوی را نخورند و در بسیاری از مواضع که دعوی دچار ابهام و یا پیچیدگی می‌شود بتوانند به سادگی آن را روشن و احقاق حق نمایند.

اما همیشه قاضیان به این اوصاف متحلّی نبوده و گاهی آلوده به رذیلت‌های اخلاقی چون خیانت در امانت، هوا و شهوت‌پرستی، مادی‌نگری و رشوه‌ستانی، غرض‌ورزی و یک‌سویه‌نگری، ظاهر‌بینی و قضاوت بر اساس جایگاه طرفین دعوی می‌شده و به این ترتیب جامعه دچار حس یأس و بدبینی و ناامیدی گردیده است. بنابراین شاعران و نویسندگان آن‌ها را مورد انتقاد قرار داده‌اند؛ همگی این موارد با بررسی حکایت‌های بیان‌شده در متون مهم ادب فارسی دریافت می‌شود. در بین این رذیلت‌ها، رشوه‌ستانی و فساد اخلاقی بیشترین بسامد در حکایت‌ها را دارد، اما ظاهر‌بینی نیز از ویژگی‌های منفی روش قاضیان بوده که سبب دور ماندن آن‌ها از مسیر بنیادین خود شده است.

منابع

۱. قرآن کریم، خط عثمان طه، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: جمهوری.
۲. اعتصامی، پروین (۱۳۷۲)، دیوان، چ ۲، بی‌جا: روایت.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰)، ادب قضا در اسلام، چ ۲، قم: اسراء.
۴. جوینی، منتخب‌الدین بدیع (۱۳۸۴)، عتبه‌الکتبه، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، چ ۱، تهران: اساطیر.
۵. حجاریان، محمدحسن (۱۳۸۷)، تجلی مفاهیم و نظام حقوقی در شعر فارسی، با مقدمه ایرج گلدوزیان و ولی‌الله انصاری، تهران: جنگل.
۶. خالقیان، جواد (۱۳۸۵)، قوانین کیفری، چ ۲، تهران: مهاجر.
۷. خوفاقی، مجدالدین (۱۳۴۵)، روضه خلد، تصحیح محمود فرخ، چ ۱، تهران: کتاب زوآر.
۸. دشتی، محمد (۱۳۹۶)، ترجمه نهج‌البلاغه، چ ۱۶، قم: محمد امین.
۹. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۵)، لغت‌نامه، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
۱۰. دیلمی، احمد و آذربایجانی، مسعود (۱۳۸۳)، اخلاق اسلامی، چ ۳۰، قم: دفتر نشر معارف.
۱۱. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۴)، بوستان سعدی (سعدی‌نامه)، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۸، تهران: خوارزمی.
۱۲. _____ (۱۳۸۷)، گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۸، تهران: خوارزمی.
۱۳. سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۲۹)، حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه، تصحیح مدرس رضوی، تهران: سپهر.

۱۴. شریف‌نساب، محمد (۱۳۸۸)، *معصومیت و تجربه*، تهران: مرکز.
۱۵. شمیسا، سیروس (۱۳۸۳)، *انواع ادبی*، چاپ نخست از ویرایش چهارم، تهران: میترا.
۱۶. صادقی، اسماعیل و ظاهری عبدوند، ابراهیم (۱۳۹۵)، «بررسی رابطه اخلاق و قضاوت در ادبیات کلاسیک فارسی»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، سال هشتم، شماره ۲۹، ۱۵۲-۱۲۱.
۱۷. صفی، فخرالدین علی (۱۳۳۶)، *لطایف الطوائف*، به سعی و اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال.
۱۸. غزالی طوسی، محمد بن محمد (۱۳۵۱)، *نصیحة الملوك*، تصحیح جلال‌الدین همایی، چ ۱، تهران: انجمن آثار ملی.
۱۹. فرخی، رحمت‌الله و حسین‌زاده، فهیمه (۱۳۹۴)، «نگاهی اجمالی به رابطه حقوق و ادبیات»، *نخستین کنگره بین‌المللی حقوق ایران*، تهران، مرکز همایش‌های توسعه ایران.
۲۰. *قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲*، چ ۱، تهران: انتشارات روزنامه رسمی.
۲۱. مالوری، فلیپ (۱۳۸۱)، *ادبیات و حقوق*، ترجمه مرتضی کلانتریان، چ ۱، تهران: آگه.
۲۲. متقی، علی بن حسام‌الدین (۱۴۰۱ق)، *کنز العمال فی سنن الأفعال والأفعال*، الطبعة الخامسة، لبنان: مؤسسة الرسالة.
۲۳. محمودی، مریم (۱۳۹۳)، *نگاهی دیگر؛ بازبینی متون مثنوی ادب فارسی از منظر حقوق کیفری*، چ ۱، تهران: جنگل.
۲۴. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۹ق)، *بحار الأنوار*، ۱۱۰ جلد، بیروت: مؤسسة الوفا.
۲۵. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۴)، *مثنوی معنوی*، تصحیح قوام‌الدین خرمشاهی، تهران: دوستان.

۲۶. مهدوی کنی، محمدرضا (۱۳۸۸)، *نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی*، چ ۲۴، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۷. نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۸۲)، *سیاست‌نامه (سیرالملوک)*، به کوشش جعفر شعار، چ ۱۱، تهران: امیرکبیر.
۲۸. نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر (۱۳۸۸)، *چهارمقاله*، به کوشش محمد معین، چ ۱، تهران: معین.
۲۹. نوری طبرسی، میرزا حسین (۱۴۰۸ه ق)، *مُسْتَدْرَكُ الْوَسَائِلِ وَ مُسْتَنْبَطُ الْمَسَائِلِ*، قم: مؤسسه آل‌البیت.
۳۰. یوسف‌نژاد، یوسف‌علی (۱۳۸۹)، «تأثیر متقابل حقوق و ادبیات»، *نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای*، بیرجند: دانشگاه بیرجند.

